

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا أبى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

حكم هفتم: از احكام دليل لفظى بودن حكومت

هفتمين حكم از احكام حكومت فرموده‌اند اين هست كه حكومت اختصاص دارد به ادله لفظيه. يعنى در ناحيه حاكم، حاكم حتماً بايد دليل لفظى باشد. و اما ادله عقليه يا لبّيه در آن‌ها حكومت تصور نمى‌شود. ادله لبّيه مثل سيره عقلاء، سيره متشرعه، اجماع و هم چنين لو كان لبان. در مواردى كه مبتلا به است و مورد نياز روزمره مردم هست اگر حكمى بود بايد ميان مى‌شد. پس از عدم ابانه كشف مى‌كنيم كه حكمى وجود ندارد و امثال اين استدلالاتي كه بالاخره سر و كار با يك لفظ نداريم و از مطالب غيرلفظى كشف حكم شرع مى‌كنيم. فرمودند كه در اين موارد حكومت تصور و تعقل ندارد.

سر مطلب چيست؟

سر مطلب اين است كه همان طور كه در تعريف حكومت گفته شد، حكومت اين است كه دليلى ناظر باشد به دليل آخر و با نظارتش به دليل آخر ناحيه‌اي از نواحى دليل آخر را توضيح بدهد. يا موضوعش را و يا محمولش را و يا نسبتش را و يا جهتش را و يا ماسبق بر حكمش را مثل مصالح و مفاسد و يا ما تأخر عن الحكم را مثل امثال و يا در تطبيقش. بالاخره يكى از اين نواحى را بايد ناظر باشد و توضيح راجع به آن بدهد و نظارت كار لفظ است و الا عقل كه قضايای نفس الامر به درك مى‌كند، نظارتى بر چيزى ندارد. يا دليل سيره خب يك روش عقلايى است و با اين روش عقلايى ناظر نيستند به كلامى كه بخواهند آن را توضيح بدهند، به مطلبى كه بخواهند آن را توضيح بدهند. سيره متشرعه هم همين جوره و اجماع هم اتفاق علما است بر يك مطلبى، خب اين هم همين طوره. ناظر به كلامى نيستند، مطلبى را نمى‌خواهند توضيح بدهند. بنابراين ركن اساسى حكومت و مقوم حكومت كه نظر و توضيح باشد، در امور غير لفظيه متصور نيست و چون نيست پس حكومت هم در آن ناحيه نمى‌باشد.

و اما محكوم چه؟

آيا محكوم مى‌تواند دليل غيرلفظى باشد و حاكم لفظ باشد. لفظى بيايد محكوم را معنا كند، توضيح بدهد.

اگر محكوم دليل عقلى باشد:

اما اگر محكوم ما دليل عقلى است يعنى يك مدرک عقلى است، يك ما يحكم به عقلى است بنابر اين كه ما بگويم عقل هم حكومت دارد و حاكم مى‌تواند باشد. فقط مُدرك نيست كه مطالب را درك كند بلكه از خودش هم حكم مى‌تواند صادر بكد كه اختلافى است. بزرگاني مثل مرحوم محقق اصفهاني و غير واحدی از تابعين ایشان می‌فرمایند عقل فقط مُدرك حقایق است اما خودش انشاء حكم نمی‌كند، دستور صادر نمی‌كند ولی

بعضی دیگر هم قائلند حتی من المعاصرین که عقل حکم هم دارد. عقل علاوه بر درک، حکم هم دارد. حالا این بحثش در جای خودش است البته حق ظاهراً همان حرف مرحوم محقق اصفهانی باشد که عقل حکم و انشاء ندارد. بایدها و نبایدها را در عقل عملی و حقایق هستی را در عقل نظری درک می‌کند. البته انسان وقتی حقایق را درک کرد آن وقت صغری و کبری تشکیل می‌دهد و ممکن است خودش را مجبور ببیند برای این که یک کاری را انجام بدهد یا ترک بکند.

خب وقتی که یک حکم عقلی داشته باشیم، دلیلی که بیاید توضیح بدهد و بگوید مراد از حکم عقل فلان چیز است، آن کیست؟ چه دلیلی می‌خواهد بگوید مراد آن چیزی که عقل درک می‌کند فلان چیز است. خب عقل اگر درک نکند که نمی‌گوید و اگر درک کرده خب دیگر گفته. معنا ندارد در آن جا که دلیل دیگری بیاید و بگوید مراد از حکم عقل فلان چیز است. حکم عقل یک ظاهر و یک باطن ندارد. در الفاظ یک مراد استعمالی دارد و یک مراد جدی دارد. خب حاکم می‌آید می‌گوید که این ظاهری که شما خیال می‌کنید، مقصود نیست بلکه یک چیز دیگری مقصود است. دایره‌اش این چیزی که به حسب ظاهر به ذهن‌تان می‌آید نیست بلکه اوسع است یا اضیق است یا چه هست. در آن جاها معنا دارد چون تار و بود مطلب واضح نیست. ما یک ظهوری داریم و ظهور دیگر و کلام دیگر می‌آید آن را تفسیر می‌کند. اما حکم عقل همه حیثیاتش روشن است چون اگر برایش روشن نباشد درک نکرده و حکم عقلی وجود ندارد. اگر حکم عقلی وجود دارد یعنی درک کرده. پس نقطه ابهامی در آن جا نیست که حاکم بخواهد آن را شرح بدهد. ظُهر و بَطْنی ندارد، لایه‌های مختلف ندارد که یک لایه‌اش روشن باشد و یک لایه‌اش روشن نباشد و بعد با اصالة التطابق مثلاً ما خواسته باشیم این لایه‌ها را به هم مرتبط کنیم و حاکم بیاید توضیح بدهد که این جور نیست.

سؤال: مثلاً در متباینین حکم عقل به تخییر است و شارع می‌آید می‌گوید که اقل و اکثر از نظر من هم متباینین است.

جواب: نه آن تصرف در حکم عقل نیست. آن جا تنزیل است.

سؤال: ...

جواب: از شما سؤال می‌کنیم. آیا آن مُدْرک عقلی اقل و اکثر را هم شامل می‌شود؟ نه شامل نمی‌شود. بنابراین شارع نمی‌آید بیاید بگوید که در این حکم عقل شما اشتباه می‌کنید، موضوعش اوسع است. شارع اگر می‌آمد می‌گفت که مراد از آن حکم عقلی این است بله. اما همین طور که شارع نمی‌آید بگوید که موضوع حکم عقل اعم است از اقل و اکثر و متباینین. شارع هم می‌گوید حکم عقل همان است منتها یک ادبیاتی به کار می‌برد. به جای این که بگوید آقا در اقل و اکثر هم شما مخیرید مثلاً می‌گوید همان حرف آن جا، در این جا هم می‌گویم که هست یعنی من قانون دارم جعل می‌کنم نه این که مراد حکم عقل این است. در حاکم می‌گوید مراد از محکوم این است. لم یُرَد من المحکوم الا هذا اصلاً. اما شارع این را نمی‌گوید. شارع نمی‌گوید که آن حکم عقلی، آن مدرک عقلی این است، یک لایه دیگری دارد که شما متوجه نشدید. در مورد احکام عقلیه این را نمی‌گوید. پس بنابراین حاکم به معنای این که توضیح بدهد، تفسیر کند، بیان بکند، در مورد حکم عقلی معنا ندارد.

سؤال: توسعه چه؟

جواب: توسعه هم نمی‌تواند بدهد. مثل همین مثال. همین مثال که ایشان زدند توسعه بود چون تخییر را عقل در آن جا نمی‌گفت. توسعه می‌دهد نه به ما اُلّه حکم عقل بگوید که حکم عقل توسعه دارد. خب دقت کنید. عقل یک ملاک دارد برای درکش. اگر ملاکی نباشد، عقل نمی‌گوید توسعه دارد. شما بگوید دو تا چهار تا، آدم خودش را بکشد، دنیا خودش را بکشد، عقل نمی‌گوید پنج تا. حالا یک حاکم بیاید بگوید وقتی دو تا دو تا موجود بود، حکم پنج تا را دارد. حکم عقل را که نمی‌تواند عوض بکند. بله می‌تواند بگوید من تعبد می‌کنم که اگر چهار تا هم بود، بگو پنج تا است. احکام پنج تا را بار کن.

مطلب این است که در باب عقل که مطلبی را درک می‌کند، عقل حاقّ موضوع را درک می‌کند و اگر درک نکند حکم نمی‌کند. آن جا دیگر این جور نیست که شارع چون اَعقل عقاء است بیاید موضوع عقل را کم و زیاد بکند. معنا ندارد. موضوع عقل کم و زیاد کردن ندارد. بله ممکن است ما یک چیزی را نفهمیم، مُتَبَّه برای ما اقامه کند و بگوید که شما الان هر چه محاسبه کردی حکم عقل را درک نکردی و یا بخشی‌اش را درک کردی. خب می‌تواند ما را تنبیه کند، ارشاد کند به آن چه عقل می‌گوید. اما به صورت حکومت بگوید این جا که عقل چنین حرفی را زده، ولی من دائره موضوع را ضیق می‌کنم با اینکه عقل دارد می‌گوید اوسع است. خب نمی‌تواند دائره را ضیق کند یا دائره را توسعه می‌دهم چون حکم عقل است. عقل می‌گوید دو تا دو تا می‌شود چهار تا و حالا من می‌خواهم توسعه بدهم دو تا دو تا می‌شود پنج تا. خب این ممکن نیست. یا برعکسش می‌گوید دو تا دو تا می‌شود چهار تا و من حالا من می‌گویم یک دو و یک یک هم می‌شود چهار تا.

سؤال: ...

جواب: چون حکم عقل ملاکی دارد. دست کسی نیست. یک امر واقعی و نفس الامری است. امور واقعی و نفس الامری را که نمی‌شود زیاد و کم کرد. آن‌ها امور واقعی و نفس الامریه است. مُدَرّکات عقل چه عقل نظری، چه عقل عملی یک امور نفس الامری است که قابل کم و زیاد شدن نیست تا یک مفسّری بیاید آن را کم بکند یا زیاد بکند یا یک ناحیه‌اش را عوض کند و توضیح بخواهد بدهد.

سؤال: ...

جواب: نه آن حکم شرعی است که به این ادبیات گفته شده، نه این که حکم عقل را دارد توسعه می‌دهد بما اُلّه حکم العقل. مثلاً عقل می‌گوید کذب قبیح است و معنای کذب هم خلاف واقع باشد. حالا آمد گفت مثلاً خلاف عقیده حرف زدن هم کذب است. عقل نمی‌گوید این قبیح است بلکه عقل می‌گوید آن که خلاف واقع است قبیح است. یا عکسش، آن که خلاف عقیده‌ات هست عقل می‌گوید قبیح است اما آن که خلاف واقع بود عقل نمی‌گوید قبیح است. حالا شارع بیاید آن یکی دیگر را هم بگوید کذب است. این جا در حکم عقل تصرفی نمی‌کند بما اُلّه عقل. عقل همان را می‌گوید. بله این جا شارع به این ادبیات می‌خواهد بگوید که من شارع همان حرف آن جا را می‌خواهیم در این جا جعل کنم و بگویم. من که شارعم دارم می‌گویم. اما به خلاف حاکم و محکوم لفظی. خود شارع آن حرف را زده و حالا می‌گوید در آن جا مقصودم اعم بود. خب عیب ندارد مقصود من گوینده در آن جا که آن حرف را زدم، اعم بود یا اخص بود چون آن دست خودش است. آن، کلام خودش است. آن یک ظاهر اولی داشته و حالا می‌گوید نه این ظاهر اولی مقصود من نبود.

سؤال: ...

جواب: ما باب تنزیل را غیر باب حکومت می‌دانیم همان طور که سید یزدی قدس سره و بعضی دیگر فرمودند. تنزیل اگر بخواهد بکند یعنی به آن کار ندارد و می‌گوید این هم نازل منزله آن است و احکام آن را دارد نه این که در منزلّ علیه مراد است فلذا توضیح آن نیست. این اشتباه است که در بعضی کلمات این موارد را هم گفتند حکومت است. اگر تنزیل محض باشد، حکومت نیست. باب تنزیل جداست و لذا سید صاحب عروه قدس سره در قبال حکومت مسأله تنزیل را طرح فرموده. در بعضی کلمات خلط شده بین این دو تا و همان مثال تنزیل را و موارد تنزیل را بر حکومت قرار دادند. اما اگر نه، ناظر باشد یعنی توضیح دارد می‌دهد که در آن جا مقصود من این بوده، این دیگر تنزیل صرف نمی‌باشد. اما اگر نه، نمی‌گوید آن جا مقصود من این بود بلکه یک فردی را تنزیل می‌کند نازل منزله آن، خب این اشکالی ندارد بلکه آن جا لازم نیست منزلّ علیه کلام خود شارع باشد. مثلاً می‌گوید «الامارة قطع» و با این ادبیات می‌خواهد بگوید یعنی اماره حجت است. خب اشکالی ندارد تنزیل بکند منزله آن.

اگر محکوم سیره باشد:

خب سیره همین جوره. یک سیره عقلایی داریم. خب عقلاء خودشان می‌دانند چه کار کردند و بر چه چیزی سیره‌شان هست. حالا شارع با یک دلیل لفظی بخواهد توضیح سیره بدهد. سیره که برای شارع نیست بلکه برای مردم است و موضوعش هر چیزی است که آن‌ها قرار دادند. بله مثل یک آموزگار، مثل یک معلم می‌تواند سیره را برای ما توضیح بدهد. حدود و ثغور سیره را برای ما روشن بکند. ما الان نمی‌دانیم سیره حدود و ثغورش چه مقدار است، خب ایشان بما اُتّه مطلع می‌آید به ما می‌گوید. مثل یک فقیهی که مثلاً می‌گوید سیره عقلاء در باب حجیت خبر واحد دائره‌اش چه مقدار است. این‌ها حکومت نیست. این‌ها توضیح دادن همان است، نه این که یک کلامی را آورده که دارد آن را توضیح می‌دهد که این سیره آن که ظاهرش هست مراد نیست. این جوری نیست. آن از یک امری واقعی گزارش می‌دهد، نه این که به نحو حکومت بخواهد شرحی و توضیحی در آن ناحیه افاده بکند.

در سیره متشرعه هم همین جوره.

اگر محکوم دلیل عقلی باشد:

منتها در باب اجماع یک إن قلت و قلت وجود دارد. آیا اجماع هم همین جوره، چه در ناحیه محکومش، چه در ناحیه حاکمش. آقایان می‌فرمایند در اجماع هم حکومت نیست. مرحوم شهید صدر هم تصریح کرده است کالاجماع و نحوه. آیا اجماع هم همین جوره یا نه؟

قد یقال که در باب اجماع تصور می‌شود که اجماع هم حاکم باشد هم محکوم باشد. در کجا؟ در آن جایی که اجماع ما یک معقد دارد و اجمع الفقهاء بر آن معقد. مثلاً فقهاء اجماع دارند بر این که واجب است اکرام عالم. ما تفحص کردیم در کلمات سلف و خلف و دیدیم همه در رساله‌هایشان نوشتند «یجب اکرام العالم». هیچ روایتی نداریم، آیه‌ای نداریم و فقط افتاء داریم به این که «یجب اکرام العالم». خب از این اجماع و این افتاء اهل حلّ و عقد کشف می‌کنیم که پس یک چنین حکمی در شرع جعل شده که «اکرم العالم» و لو روایت ندارد، آیه ندارد. ما از اجماع یعنی اتفاق فقهاء بر این فتوا، آن را کشف کردیم.

اتفاق فقهاء کشف می‌کند از چه؟ این فقهاء که اجمعوا علی هذا الفتوا، این‌ها که بلادلیل نمی‌گویند. آن‌ها تقوایشان، عدالت‌شان، مانع است از این که فتوای بلادلیل بدهند. پس حتماً از شارع وصل الیه‌م که این‌ها اتفاق هم کردند که شارع فرموده اکرام العالم. خب حالا ما وجوب اکرام عالم را از راه اجماع به دست آوردیم. حالا اگر دلیلی لفظی گفت الفاسق لیس بعالم. آیا این حکومت ندارد بر آن؟ محکوم ما در این جا دلیل اجماع است، لئی است، اما این دلیل لئی ما یک معقد لفظی دارد. چون یک معقد لفظی دارد و در لفظ لایه‌ها هست، یعنی ما وقتی این اجماع را در دل کلمات فقهاء دیدیم که یجب اکرام العالم، خب باید بگوییم این مطلب صادر شده پس بنابراین با اصالة التطابق بگوییم مراد جدی‌شان هم همین است و مراد جدی شارع هم همین است.

سؤال: ...

جواب: خب آن جایی که لفظ باشد. پس باید تفصیل بدهیم. یک وقت هست که از اجماع یک چیز غیرلفظی را کشف می‌کنیم و یک وقت نه اجماع معقد دارد. فلذا یک بحثی هم بود. مرحوم شیخ استاد هم قدس سره در درس می‌فرمودند که یک بحثی است که آیا ما به اطلاق معاهد اجماعات می‌توانیم تمسک کنیم. معقد دارد پس می‌گوییم اطلاق دارد. مقدمات حکمت در معقد اجماع جاری کنیم و اطلاق‌گیری نکنیم. می‌بینیم همه این عبارت را دارند می‌گویند «یجب اکرام العالم» و یا «یجب اکرام العلماء». خب این مثل این می‌ماند که مدلول یک روایت بود، مدلول یک آیه بود. حالا به جای روایت و آیه، اتفاق فقهاء دلیلش شده که کشف کردیم شارع این حرف را زده. پس این «یجب اکرام العلماء» حرف شارع است. وقتی حرف شارع شد، حالا شارع با کلام دیگرش دارد توضیح می‌دهد و می‌گوید این عالمی که من گفتم و وجوب اکرام را روی او آوردم و شما از راه اتفاق فقهاء آن را کشفش کردید، مقصود من از این عالم، عالم غیر فاسق است. فاسق را من عالم نمی‌دانم.

سؤال: ...

جواب: اجماع بر او کردند. یعنی اجماع کردند همه که شارع فرموده اکرم کل عالم.

سؤال: خب یعنی این دلیل لفظی که الان بر فرض حاکم ما است، این را ندیدند.

جواب: آن را ندیده باشند. شاید هم دیدند گفتند خب ...

سؤال: اجماع یک پله بعد از دلیل لفظی است که از طرف شارع آمده. چون این مجمعی دارند اجماع می‌کنند در آن دلیل لفظی و حالا که شارع دارد این را حاکم بر محکوم قرار می‌دهد یعنی این که این‌ها دلیل لفظی را ندیدند و اجماع کردند. پس خلل در اجماع‌شان است.

جواب: نه خلل در اجماع‌شان نیست. چون این‌ها آن را از شارع شنیدند. شاید عده‌ای‌شان این روایت که به دست ما رسیده به دست‌شان نرسیده. شاید بعضی در سندش اشکال داشتند. شاید بعضی در دلالتش اشکال داشتند. شاید بعضی برایش معارضی سراغ داشتند. فلذا در این ناحیه که ما الان آن را حاکم می‌دانیم و صحیح السند و صحیح الدلالة می‌دانیم اجماعی نشده. خب لازم نیست که همه چیز مورد اتفاق همه علماء باشد.

پس ممکن است بعضی‌شان دلیل حاکم را ندیده باشند. ممکن است بعضی دیدند ولی

سندش را قبول نداشتند. ممکن است بعضی دیدند ولی دلالتش را قبول نداشتند. ممکن است بعضی دیدند ولی به نظرشان برایش معارض بوده. ممکن است بعضی دیدند ولی تنقید نکردند چون گفتند شرایط حکومت وجود ندارد و محاذیر دیگر ولی همه فتوا دادند طبق این که شارع فرموده اکرم کل عالم. نقل خبر هم نکردند بلکه فتوا دارند می‌دهند. نقل اگر بکنند می‌شود تواتر و می‌شود خبر. فتوا دارند می‌دهند و ما از اتفاق فتوایشان بر این، کشف می‌کنیم که این حرف شارع است تا بشود اجماع.

سؤال: ...

جواب: نه مدرکی نداریم این جا.

سؤال: معقدش لفظی شد دیگر.

جواب: باشد ولی روایتش کجاست. در کتب حدیث اصلاً چنین روایتی وجود ندارد و در کتاب هم این وجود ندارد. این معقد اجماع فقهاء است. حالا این إن قلت این را دارد می‌گوید که چه اشکالی دارد ما تصور بکنیم که محکوم ما اجماع است و این اجماع یک معقد لفظی دارد. معقد لفظی که داشت پس می‌تواند ظاهر و باطن داشته باشد. بنابراین یک حاکمی می‌آید آن را تفسیر می‌کند. هر دو هم از شارع است و شارع حرف خودش را تفسیر می‌کند. یکی برای عقل نیست و دیگری برای شارع باشد.

خب این در ناحیه محکوم.

در ناحیه حاکم هم همین جور بگوییم. در ناحیه حاکم حالا یک دلیل لفظی داریم که می‌گوید: «اکرم کل عالم». خبر واحد صحیح السندی بود که گفت «اکرم کل عالم». اجماع قائم شد بر این که الفاسق لیس بعالم عند الشارع. اگر اجماعی داشتیم که معقدش این بود که الفاسق لیس بعالم عند الشارع آیا این اجماع حاکم نمی‌شود بر آن دلیل لفظی؟ چون حرف شارع است که می‌گوید الفاسق لیس بعالم عندی. پس این دارد توضیح می‌دهد که در آن جا که می‌گوید «اکرم کل عالم» مراد جدی‌اش از عالم چیست. این که می‌گوید نظر می‌خواهیم، در این جا نظر هم هست. چون خود این ادبیات معنایش این است که در آن نظر است. یک وقت می‌گوید «لایجب اکرام الفاسق» یا «لاتکرم الفاسق» و یک وقت می‌آید سلب موضوع می‌کند. سلب موضوع که می‌کند و می‌گوید این فاسق عالم نیست، معلوم است که ناظر به احکامی است که آن احکام را روی این برده. این ادبیات، ادبیاتی است که از آن، نظارت می‌بارد.

سؤال: سیره متشرعه چه؟

جواب: سیره متشرعه یک عمل است. لفظ نیست.

سؤال: ...

جواب: شما خودت می‌خواهی یک چیزی را اصطیاد کنی. یک عمل بلازیان است. زبان که ندارد سیره متشرعه. اما این جا که اجماع هست، معقد دارد، زبان دارد یعنی یک قضیه‌ای است. در سیره متشرعه یک عمل خارجی مردم است. می‌بینیم مثلاً همه نماز ظهر که می‌خوانند اخفاتی می‌کنند و همه جهری می‌خوانند نماز مغرب و عشاءشان است. این یک عملی است. این سیره متشرعه است.

سؤال: این را از شرع گرفتند.

جواب: از شرع گرفتند ولی عبارتی نیست که ما بگوییم. یک عمل خارجی که ما داریم می‌بینیم. حاکم بیاید چه بگوید؟

سؤال: حاکم است و دارد آن عمل را توضیح می‌دهد که این گونه باشد.

جواب: یعنی چه می‌آید این را توضیح می‌دهد. سیره را که توضیح نمی‌دهد بما الله سیره. بلکه ممکن است یک خبری بیاید یا یک اجماعی بیاید بگوید این، حکم شرع در فلان جا است اما دیگر این را که توضیح نمی‌دهد تا حکومت بر این داشته باشد. این دیگر دو لایه‌ای نیست. ببینید عرض کردم کلام چون یک ظاهری دارد، یک موضوعی دارد، یک محمولی دارد، لذا دو لایه است و ممکن است این ظاهر مراد جدی نباشد.

سؤال: ...

جواب: داریم می‌گوییم معقد داشته باشد. یک وقت اجماعی است که معقد ندارد. فی الجملة می‌فهمیم که اجماع بر چنین چیزی وجود دارد. نظر فقهاء این است. یک وقت بر یک معقدی اجماع کردند.

سؤال: خب آن معقد محل اجماع در واقع کاشف از یک مضمونی است، نه کاشف از یک قول خاص.

سؤال: اجماع که شده، در واقع همان دلیل لفظی است که به ما نرسیده. این اجماع واسطه شده برای وصولش به ما.

جواب: پس شما بیایید تفصیل بدهید در دلیل لَبّی. اجماع دلیل لَبّی است. بگویید که تارةً دلیل لَبّی ما مثل اجماع، به گونه‌ای است که از این اجماع می‌فهمیم شارع یک قضیه‌ای را که مجمعی در معقد اجماع‌شان قرار دادند، تَتَطَقُّ به آن، منتها در جاهای دیگر با سند کشف می‌کنیم، با قرائن کشف می‌کنیم که این لفظ و این کلام از شارع است ولی در این جا با فتوا کشف می‌کنیم که این لفظ و این کلام، این قضیه، من الشارع است. پس بنابراین لفظ است فلذا محکوم می‌تواند واقع بشود. در ناحیه حاکم هم باز ممکن است بگوییم اجماعی داریم که باز یک معقد لفظی دارد که کشف می‌کنیم شارع چنین قضیه‌ای صدر منه. خب پس این که با یک چوب برانیم و بگوییم اجماع هر جا بود، دیگر حاکم و محکوم معنا ندارد، سخن ناتمامی است. این إن قلت دارد این را می‌گوید.

سؤال: ...

جواب: این درسته که ما در باب اجماع به کاشف کار نداریم بلکه به مکشوف کار داریم. در سیره هم همین جور. اصلاً در الفاظ هم همین جور. به یک معنا ما به الفاظ بما هو هو که کار نداریم بلکه به مکشوفش کار داریم. به یک دید بر آن مفاد و مضمونی که دارد دلالت می‌کند کار داریم. این‌ها درسته اما صحبت سر این است که شما آمدید فرمودید هر جا دلیل‌تان اجماع باشد، دیگر آن جا بحث از حاکم و محکوم ندارید. بلکه قرینه و ذو القرینه هست اما حاکم و محکوم، و این نوع جمع عرفی در آن جاها نیست.

حالا اشکالی که إن قلت مطرح می‌کند این است که چرا نیست؟ اگر در ناحیه محکوم، یک

قضیه‌ای باشد که اتفاق الفقهاء علیها. به همین قضیه که «اکرم کل عالم» اتفاق کردند. منتها این که دلیل ما بر صدور «اکرم کل عالم» اجماع است نه تواتر چون نقل نمی‌کند بلکه فتوا دادند. اگر همه‌شان نقل می‌کردند خب می‌شد تواتر. نقل نکردند بلکه فتوا بر طبق این دادند و حالا آن دلیل بشود حاکم بر این.

آیا این إن قلت وارد است یا وارد نیست که بگوئید در موارد محکومش به این بیان تصویر دارد و در موارد حاکمش هم به همین بیان تصویر دارد که ممکن است محکوم شما یک روایت یا یک آیه شریفه باشد و اجماع دارد بر این که «الفاسق لیس بعالم عند الشارع».

سؤال: ...

جواب: می‌گویند اجماعات و خب معمولاً اجماعات هم معقد دارد.

سؤال: اصلاً حجیت اجماع از باب این است که کاشف از یک قول معصوم و فعل معصوم است پس باز برگشتش به دلیل لفظی است.

جواب: ببینید در بحث اجماع یک نظری ایراد شده که اجماع از باب این حجت است که کشف می‌کند از وجود یک قولی و یک روایتی از معصوم علیه السلام اما همان طور که مرحوم محقق اصفهانی فرمودند و بعد از ایشان هم این مورد تصدیق واقع شده، این نظریه معقول نیست در باب اجماع. چرا؟ برای خاطر این که تصور نمی‌شود مَذْرُکِ مجمعی یک روایتی بوده ولی همه قایمش کردند. اگر یک روایتی به دست این‌ها رسیده بود که به واسطه آن روایت دارند فتوا می‌دهند، چرا روایت را قایم کردند. فتوای‌شان را گفتند ولی روایت را قایم کردند. این معنا ندارد. همه فقها که فتوا دادند مدرک لفظی داشتند ولی آن مدرک را در هیچ کتابی ذکر نکردند و در هیچ جایی نیامده و قایمش کردند. این معقول نیست. پس آن که معقول است این هست که مَذْرُکِ مجمعی یک موقف ناگفته‌ی شارع است. از یک جوی مثلاً فهمیدند که شارع نظرش این است، موضع‌گیری‌ش این است ولی شارع در آن باب لفظی نداشته. یا از یک سیره‌ای که در محضر شارع بوده و شارع سکوت کرده، ردع نفرموده، از آن فهمیدند که حکم شارع این است.

سؤال: شاید هم در طول این سال‌ها کتابخانه‌هایی که سوزاندند این روایت‌ها در آن کتاب‌ها بوده.

جواب: آن وقت این همه کتاب‌های استدلالی‌شان همه رسیده به دست ما ولی در هیچ کدام‌شان ذکر نکردند. این امکان دارد؟ مرحوم شیخ طوسی که فتوایش این است، در هیچ کتابی از کتاب‌هایش که الان همه‌شان به دست ما است، نه در تهذیبش گفته، نه در استبصارش گفته، نه در کتاب‌های استدلالیش گفته. در هیچ جا نگفته. مرحوم شیخ مفید در هیچ جا نگفته، فتوایش را گفته ولی آن روایت را که به دستش رسیده در هیچ جا نگفته و هکذا و هکذا این علمائی که کتاب دارند. اقلاً یک جایی بیان می‌شد. حداقل به نحو مرسل یک جا بیان می‌شد. همه این روایت را دیدند، همه هم طبقش فتوا دادند و قضا قورتکی از دست همه این روایت‌ها از بین رفته. این احتمالش عقلایی نیست. و فرمایش محقق اصفهانی تمام است. این حرفی زده شده که به کشف می‌کند که یک دلیل لفظی بوده، ایشان می‌گویند این معقول نیست. این فرضیه فرضیه ناتمامی است.

خب حالا این جا آیا این کلام درسته و با این جور می‌توانیم تصویر کنیم که حاکم اجماع باشد یا محکوم اجماع باشد یا نه؟

اگر ما به حقیقت اجماع توجه نکنیم، اجماع موجب قطع می‌شود به معقدش و دیگر دو لایه‌ای نیست. فتوا دارند می‌دهند. این‌ها دارند فتوا به چه چیزی می‌دهند؟

حالا یکی یکی حساب می‌کنیم.

یک وقت فتوا می‌دهند که این لفظ صدر من الشارع. صدور لفظ فتوا نیست. پس اگر بخواهیم این جوری تصویر کنیم که بگوییم این‌ها اجمعوا علی صدور هذا اللفظ من الشارع، این که فتوا نیست. صدور لفظ فتوا نیست. فتوا امر نظری است، استنباط است. این اخبار است. این‌ها همه اتفاق کردند بر اخبار که شارع چنین لفظی صدر منه. خب اگر همه‌شان اخبار دارند می‌دهند، بنابراین می‌شود دلیل لفظی.

اما اگر اخبار نیست از صدور این از شارع بلکه استنباط وجوب اکرام هر عالمی است منتها این عبارت را استخدموا لیان نظریه‌شان. نظریه‌شان این است که اکرام هر عالمی واجب است. این عبارت را استخدام کردند برای بیان آن، نه این که دارند نقل می‌کنند شارع چنین عبارتی را گفته. خب اگر این جوری شد پس بنابراین بنابر حجت اجماع و این که اجماع قطع بیاورد، ما یقین پیدا می‌کنیم که فتوای این فقهاء همه‌شان این است که هر عالمی، ولو فاسق باشد باید اکرام بشود. پس قطع پیدا می‌کنیم حکم شارع این است. وقتی مقطوع از حکم شارع این است، به چه حکومت می‌خواهد بیاید بگوید فاسق، عالم نیست. چون آن اجماع محصل قطع می‌آورد. اجماع منقول هم منقول همان محصل است. یعنی آن کسی که حصّل الاجماع ثم نقله الینا می‌خواهد بدون کم و زیاد این را بگوید. آن محصل اجماع می‌خواهد بگوید قطع پیدا کردم بر این که فتوای همه فقهاء این است پس حکم شارع این است و حالا من این چیزی را که قَطَعْتُه برای شما نقل می‌کنم بالاجماع. پس بنابراین در مورد اجماع مطلب این است که دیگر احتمال کم و زیادی نمی‌توانیم بدهیم. آن‌ها یعنی می‌خواهند بگویند ما دریافته‌ایم از شارع که این جوری گفته و نتیجه این می‌شود که آن دلیلی که خلاف اجماع دارد حرف می‌زند، به خاطر این که برخلاف اجماع است، حجت نیست. آن حاکم از حجت می‌افتد چون مخالف اجماع است. برای این که اجماع می‌گوید چه فاسق باشد، چه عادل باشد باید اکرام بشود. آن اگر می‌خواهد بگوید عالم فاسق اکرام نباید بشود، خلاف اجماع است پس آن حجت نیست. و یا باید حمل بکنیم به یک چیز دیگری که با این منافات نداشته باشد. به قرینه اجماع آن که گفته عالم نیست یعنی عالم خیلی بالا نیست. ما آن اهمیتی که به علمای غیر فاسق می‌دهیم به این عالم فاسق نمی‌دهیم اما وجوب اکرامش را دارد. باید یک جوری توجیه بکنیم آن را.

سؤال: ...

جواب: چرا. آن یقینی است. چون آن علمایی که فتوا دادند به روایت حاکم در شرع که اتکاء نمی‌کنند. آن‌ها اگر خودشان قرینه نیاوردند همین مفاد مقصودشان است. همه‌شان این جوری گفتند. شما الان در رساله عملیه‌تان ان شاء الله اگر یک مسأله‌ای را نوشتید می‌شود دست مقلدین بدهید و برای تقییدانش اکتفا کنید به روایتی که در وسائل الشیعه است. بگوید مقلدین خودشان بروند پیدا کنند و کلام من را با آن تفسیر کنند؟ نمی‌شود. این فقهاء همه‌شان فتوا دادند که اکرم کل عالم پس معلوم می‌شود این‌ها همین مفاد را مقصودشان است و اجماع بر همین کردند. آن‌ها دیگر معنا ندارد که به روایتی که حاکم است تکیه کرده باشند برای تفسیر کلام خودشان.

در اجماع منقول هم آن مُحْصِل دارد اخبار می‌کند از قطع خودش لذا آن جا دیگر جای

دستکاری به حاکم دیگری اصلاً نیست. و معقول نیست که ما بگوییم.

بنابراین دقق النظر آنهایی که گفتند فرقی نیست مثل مرحوم محقق شهید صدر و دیگران و این شبهه‌ای است در مقابل یک امر صحیح که جوابش هم روشن شد.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.